

ابابکر و امراء بونغار که بایلغار رفته بودند از زیر آب فرات
 برسیدند و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین
 و امراء قول و چرنغار از بالای آب بیامدند و مجموع بعز
 بساط بوس مستعد گشته پیشکش بسیار از اسپ و شتر و غیر آن
 بکشیدند و از کثرت غذایم چندان مواشی در معسکر همایون
 جمع آمد که در اردوی بآن عظمت گوسفندی بیلک دینار شد
 و چون امیرزاده سلطان حسین درین ایلغار آثار جلالت و
 مردانگی بظهور رسانیده بود و به مراسم نیکو بندگی قیام نموده
 عواطف پادشاهانه نقوش جرایم او را بزالل عفو تمام فرورشت
 و اجازت ملاقات کرامت فرموده بشرف پایبوس صرافراز
 گشت و از لحاظه نظر التفات دیده دولتش روشنائی فزود *

گفتار در گذشتن حضرت صاحب قران

با سپاه از آب فرات و شکار فرمودن

و چون شاهزادگان و امراء که بچیقون رفته بودند از
 اطراف و جوانب سالم و غانم بافتوحات و غذایم باز آمدند و
 باردوی اعلیٰ ملحق شدند فرمان قضا جریان صادر گشت که
 از فرات عبور نموده از برای حمل رخوت خاصه از قصبه بیره
 که برکنار فرات واقع است دو کشتی بیاروند و شاهزادگان
 و امراء و تمام لشکریان بکوب سرو شفاه از آب بگدشتند و

بحوالی قلعه بیره فرود آمدند امیر آنجا با پیشکش بدرگاه
عالم پناه آمد و بقدر مُکنست و مقصدار خویش وظایف
خدمتکاری بجسای آورد عاطفت پادشاهانه شامل حال
اوشد و حکومت آن شهر باد ارزانی داشت و اهالی آنجا
بسلامت مانده هیچ آسیب بایشان نرسید و دران محل
قرا عثمان برسید و بعد بساط بوس سرافراز گشته پیشکش کشید
و بنوازش پادشاهانه اختصاص یافت و چون رایست نصرت
شعار از آنجا نهضت نمود خاطر همایون میل شکار فرمود
و شاهزادگان و امراء و لشکریان از چرنغار و برفغار بجرگه
روان شدند و پنج روزه راه جرگه انداختند • • نظم •

• باقبال کردند رای شکار •

• که بد وقت نخبچ پروگاه بهار •

• شده لاله از ژاله پر در دهن •

• ز پیررزه پوشیده گل پیروهن •

و چون بسر چشمه راس العین جرگه بهم رسید با آنکه درین ایام
صید بسیار به تیرو نیزه افکنده بودند چندان شکاری از انواع
و اصناف حیوانات جمع شده بود که هرکس بدست میگرفت
و به تیغ میزد • • نظم •

ز بس گرد اسپان سیه گشته هور • بخم کند یلان یال گور
کهاده کمین یوز بر آهوان • چو دزدی گه حمله بر کاروان

نشسته بر آهو عقابِ دلیر • چو بر اسپِ گرد می بقاورد چیر
 از افکنده نخچیر بی راه و راه • پراز کشتگان دشت چون رزمگاه
 خیمها از گوشت شکاری مالا مال شد و ساغرهای مالا مال
 بردست ساقیان صاحب جمال در گردش آمد • • بیت •
 • بگف جام در گوش بانگِ رباب •
 • بر آتش سرین گوزنان کباب •

و رباب فتح آیات از آنجا کوچ کرده بسعادت و اقبال روان
 شد و چون هوای شهر روحها از روح وصول رایت جهان کشای
 روح افزای گشت اکابر و اعیان بانگ و هدایا بیرون آمدند
 و مشمولِ مرحمت بی دریغ گشته ایمن و آسوده خاطر
 باز گشتند • • بیت •

• جهان چو بجان ایمنی داد شان •
 • سوی شهر خوش دل فرستاد شان •

و از آنجا گذشته موکب همایون را بر حصارى که محل
 ارمنیان مخالف بود عبور افتاد و بر لیخ مطامع واجب الاتباع
 از موقف جلال صدور یافت که بهادران جهاد پدیده ساحت
 اسلام را از خیمت وجود ایشان پاک ساختند و مال و منال
 ایشان را غنیمت گرفته قلعه را با زمین هموار گردانیدند
 و در آن اثنا از سمرقند هند و شاه خزانچی آمد و جواهر
 بشایر و اخبار امن و استقامت که از خزانه عنایت ربانی

بفر سعادت صاحب قرانی آن دیار و بلاد را کرامت شده بود و
استقامت یافته بعز عرهن رسانید و از پیش حضرات عالیجات
از سمرقند نوکر تکل خانم و تومان آغا و از سلطانیه نوکر
سرای ملک خانم با هدایا و خلعتها همراهِ هند و شاه بدرگاه
عالم پناه آمدند و خلعتها و تحفها معروض داشته خبر سلامتی
و صحت شاهزادگان بمسامع علیه رسانیدند *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران

ظفر قرین بشهر ماردین

رایت نصرت شعار در زمان حفظ و کلاآت پروردگار
روی توجه بصوب ماردین آورد و در آن نواحی هند و شاه
خزانچی و ملازمان حضرات عالیجات را که همراهِ او آمده
بودند با پیداکات و مکانباب که نگاشته قلم نوازش و عاطفت
شده بود باز گردانید و سلطان حسن کیفا که بحسن کیف اشنهار
یافته و سلطان ارزین و دیگر امراء و سرداران آن نواحی
و اطراف بانثارها و پیشکشها بدرگاه سپهر اشتباه آمده
بدولت زمین بوس نایز گشتند و چون ملک ماردین پیش
ازین بقید اسربندگان درگاه بود و در قلعه سلطانیه محبوس
مانده و بعد از مدتی عفو گناه سوز شاه مفساخ اندوز
دست گیر آن برگشته روز گذشته او را خلعت کرامت پوشانیده

و بانواع نوازش و تربیت سرافراز و بلند پایه گردانیده و او
 با بندگان حضرت عهد و پیمان موکد کرده که تا باشد وظیفه
 خدمتگاری و نیکو بندگی حسب المقدور بجای آورد و در
 استرضای خاطر خدام گردون غلام بهیچ وجه اهمال و تقصیر
 جایز ندارد و مقتضای چنان عهدی آن بود که در یورش شام
 ملازم اردوی کیهان پوی بودی و اگر بواسطه همسایگی
 دشمنان مانعی داشتی یکی از فرزندان یا برادران را بجایزت
 آن سعادت امر نمودی و چون درین ابواب از سخافت رای
 ناصواب تقصیر کرده بود از خدایت باطن خود متوهم شد و درین
 ولا از اقامت رسم استقبال رایت خجسته قال متقاعد گشت
 و با این همه چون ظاهر ماردین از فر قدوم موکب نصرت
 آیین غیرت سپهر برین شد مرحمت صاحب قران خورشید
 امقنان سایه التفات برتفقد حال او انداخت و بفیود عنایت
 و رعایت استمالت فرموده طلب داشت و خدمتش از سابقه
 شقاوت - اشقی ام سعید - روی جهالت به تیه ضلالت نهاد
 و پشت ادبار بحصانت حصار باز داد و طریق استخلاص آن
 قلعه چنانچه سبق ذکر یافته بر طول محاصره منحصر است و
 دران حوالی علف خواری که محل توقف عساکر گردون
 مآثر تواند بود نبود لاجرم فرمان شد که مجموع عمارات از
 بازارها و خانها و غیر آن خراب گردند و آتش زدند و رای

ممالک آرای قرا عثمان را که موضع او بآن قلعه نزدیک افتاده
 بخلعت اعزاز سرافراز گردانید و بصنوف فوازش مخصوص
 داشته امر فرمود که بمحاصره آن حصار اقدام نماید و در
 تضییق و تحنیق اهالی آن شرایط تحفظ و تیلف مرعی دارد
 و عاطفت پادشاهانه سلطان حسن کیف و سلطان ازوبین
 و دیگر حکام اطراف و بلاد که با اقدام اطاعت و انقیاد بآستان
 سلطنت آشیان شتافته بودند همه را فوازش نموده بخلعت
 طلا درز و کمر شمشیر زر محسود نیرین و دو پیکر گردانید و اجازت
 انصراف ارزانی داشت و درین اثنا حضرت صاحب قران
 امیرالله داد را بمرقد فرستاد تا از انجا بآش پره رود
 و بمحافظت سرحد چته قیام نماید •

گفتار در ایلغار فرستادن حضرت صاحب قران

اسلام ملان بطرف گرجستان و جانب بغداد

چون اردوی گبهان پوی از ماردین کوچ کرده روان شد
 حکم بوی از انفکاک انبعاث یافت که امیرزاده سلطان حسین
 و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیرزاده ابابکر و امیرنور
 خواجه آقبوغا و سید خواجه شیخ علی بهادر و دیگر امراء
 بالشکر جرار از راه آمد بجانب النجفی و دیار گرج روان شوند
 و قلعه النجفی را فتح کرده روی توجه بصوب گرجستان آورند

شاهزادگان و امراء بامثال امر مبادرت نمودند و چون
النجیق از ده سال باز در مضیق محاصره عساکر منصور بود
و در آن مدت امراء و بهادران بنوہت بمحاصره آن قیام
می نمودند و در هنگام توجه رایت نصرت فرجام بصوب
سیواس و شام از سپاہ امیرزادہ میرانشاہ شیخ محمد داروغہ
و از لشکر امیرزادہ شاہرخ فیروز شاہ بر حسب فرمودہ بآنجا
رفته بمحاصره مشغول بودند و اہالی آن حصار از بد حالی
نیک بہ تنگ آمدند چنانکہ اندک نفوس ازیشان ماندہ
بودند و از بی قوتی پوست و چرم کھنہ و امثال آن سد رمق
می ساختند و آن ہم نماند بضرورت بیرون آمدہ قلعہ را
بسپردند و کونوال سیدی احمد افغانی را بند کردہ
بدرگاہ عالم پناہ روانہ داشتند و چون شاهزادگان و امراء
بحوالی ارنیک رسیدند و از فتح النجیق آگاہ گشتند روی
توجہ بگرجستان نهادند و بتعجیل رازدہ رسیدہ دست تسلط
و استیلاء بغارت آن ولایت برکشادند ملک کرکین از آن
واقعہ در حیرت و اضطراب افتاد و از در عجز و مسکنت
در آمدہ کس فرستاد کہ من کمترین بندہ از بندگان درگاہ
عالم پناہم و چون رایت فتح آیت سایہ سعادت باین جانب
اندازد بدریافت دولت زمیسن بوس خواہم شتافت
شاهزادگان و امراء کس فرستادہ صورت انقیاد و اذعان

ادرا عرضه داشت استادگان پایه سرپراعلی کردند و روی
 قهر از تخریب و اضرار آن دیار و اهالی آن تافته در منکول
 و آن حوالی که یدلاق مناسب بود توقف نمودند * مصراع *
 * تا چه فرمان آید از فرمان ده گیتی ستان *

و هم در آن ایام حکم واجب الامتثال از موقف جلال صدور
 یافت که سلطان محمود خان و امیرزاده رستم و امیر سلیمان
 شاه و امیر مضراب چاکو و رستم طغی بوغرا و سونچک بهادر
 و توکل برلاس و دیگر امراء تومان و قوشون با انبوهی از
 سپاه ظفر پناه بایلغار روانه صوب بغداد شوند و چون بر حسب
 فرموده مبادرت نمودند منازل و مراحل پیموده جانب
 قبلی بغداد مضرب خیمام نزول ایشان گشت فرج نامی از
 قوم جلایر از قبل سلطان احمد متصدی حکومت آن مملکت
 بود و بواسطه کثرتی از اتراک و اعراب که در آن وقت آنجا
 جمع شده بودند طیور نخوت و غرور در آشیان دماغ پریشان
 او بیضه خیال محال نهاد و عیان جهالت از ضلالت بدست
 فریب امانی و آمال خسارت عمال داد و باستظهار حصانت
 حصار و کثرت اعوان و انصار با حشری بی شمار روی نهور
 بجنگ و پیکار آورد و در مقام مقابله و مقاتله بایستاد و چون
 آوازه لشکر نصرت شعار انتشار یافت امیر عالی قلندر از مندلی
 و جان احمد از یعقوبیه توجه نموده بقرب مداین از دجله

بگذشتند و فرخ شاه از حله و میکائیل از سیب متوجه گشته
 در صحرای بهم رسیدند و با سه هزار مرد آراسته روی نهور
 به پیگار آوردند و ازین جانب امیرزاده رستم و امیر سلیمان
 شاه و دیگر امراء با سپاه ظفر پناه سوار شده ایشان را شکاری وار
 در میان گرفتند و بجانب دجله رانده در حوالی عمارت
 امیر احمد جنگ واقع شد و جان احمد با بسی بهادران
 و لشکریان کشته شدند و جمعی از بیم تیغ آتش بار خود را
 در آب انداختند و بیشتر غرق شدند و دیگر امراء بکوشش
 بسیار جان از آن ورطه بیرون بردند و با وجود چقین شکستی که
 بحال ایشان راه یافت فرج بی فرجام چون عرق اصالتی
 در بزرگی و ایالت نداشت و آن مرتبه بگزاف یاغته بود
 دلش نمی داد که زود زود از سر منصب و جاه برخیزد
 و آب تحکینی بر آتش فتنه ریزد زبان تزییر بتقریر این
 معذرت بر کشاد که سلطان احمد با من قرار فرموده و مبالغه
 نموده که اگر حضرت صاحب قرآن بنفس خود بیاید شهر
 تسلیم کن و رعیت را در بلا میزداز و بغیر از ایشان هر که باشد
 و هر چند لشکر بیاید البته در مقام مقاومت ثبات قدم نموده
 مملکت نگاه دار و بهیچ کس مسپار و من از سخن او تجاوز نمی
 توانم کرد و بدین بهانه عصابه یاغی گرمی به پیشانی شقاوت
 وابسته رایست عناد و استبداد برافراشت و عامه مردم را

از رعایا و لشکری اغواء کرده بملازمت بارو و محافظت شهر
 بازداشت و در هر مجال باشتعال نیران قنال و جدال
 اشتغال نموده جسارت میکرد و بکشتنهای پیش آمده درهای
 هیچجا را بمرج درمی آورد • • نظم •

- چون جهان از بودن او سیرگشت •
- در دلش دیو جهالت چیرگشت •
- از خیال فاسد و فکر محال •
- برده دندان طمع در ملک و مال •
- تا سرش رفت از برای سروری •
- هم رعیت نیست شد هم لشکری •

دارد وی کیهان پوی در ظل راهت صاحب قران جهان جوی
 متوجه صوب تپویزگشت و سپاه ظفر پناه بر حسب فرمان بجرگه
 روان شدند و همه راه شکارکنان طی مسافت می نمودند • نظم •

- شه و لشکر چو شیران شکاری •
- شکارانگن روان اندر صحاری •
- کشیده چیره دستان در کمان نیر •
- چو شیر افتاده در دنبال نخچیر •
- گروهی بند یوزان برکشوده ^(۱) •

(۱) در بعض نسخه بجای آن بیت این بیت است (گروهی بند

بر یوزان نهاده • چو شیران روی در صحرا نهاده) •

- گروهی تیغ بر کور آزموده •
- گروهی از سگان برداشته قید •
- بنجره نیز کرده در پی مید •
- گروهی باز را پرواز داده •
- کُنگان را بچنگ باز داده •

در اثناء راه لشکرِ نصرت پناه را بر قلعه نصیبین که حصنی حصین بود گذار افتاد و اشارت علیه بنسخیر و تخریب آن صادر گشت مردم قلعه را خبر شد و با پیشکشهای پسندید به بیرون آمدند و کلید قلعه را پیش آوردند مرحمت پادشاهانه ایشان را امان بخشید و از عبور سپاه منصور هیچ مضرت بایشان نرسید و چون موكب ظفر قرین را وصول بموصل اتفاق افتاد حکم جهان مطاع بفضاد پیوست و بر آب دجله از کشتی جبری بستند و بیلک هفته تمامی ارد را از آن آب باندشتند •

گفتار در توجه صاحب قران گیتی ستان

بجانب بغداد و فتح آن

امراء و نوینیان که بر حسب فرمان ببغداد رفته بودند کس فرستاده صورت عصیان و طغیان فرج و سخنان او که عذر مخالفت ساخته بود بعرض ملازمان درگاه عالم پناه رسانیدند حضرت صاحب قران چون بران حال اطلاع

یافت بنفس مبارک با فوجی از عساکر گردون متأثر ایلغار
 فرمود و مهد اعلی چلبان ملک آغا را با افرق و باقی لشکر
 گذاشت و ضبط آن بعهده شہامت و صرامت امیرزاده
 شاهرخ کرد و امیرشاه ملک را ملازم رکاب او ساخت و مقور
 فرمود که براه چقاران و قلاغی به نیریز روند و رأیت نصرت
 شعار در زمان حفظ و نایب پروردگار براه الطون کپرک متوجه
 بغداد شد و چون سایه وصول بران دیار انداخت برکنار
 دجله بزیر آب در مقابل دروازه قریة العقاب قبه بارگاه
 گردون اشتباه باوج مهر و ماه برآمد و اطراف و جوانب
 شهر مضرب خپام سپاه بهرام انتقام گشت و یرلیغ لازم الاتباع
 صدور یافت که نقبچیان آهنین چنگ بی درنگ بازوی
 جلالت بکشایند و بوظایف خود قیام نمایند از شاهزادگان
 امیرزاده میرانشاه و امیرزاده رستم و امیرزاده خلیل سلطان
 و از نوپندان امیر سلیمان شاه و امیر شیخ نورالدین و برفندق
 جهانشاه و رستم طفی بوغا و علی سلطان و دیگر امراء نومان
 و هزاره و قوشونات هرکس در سرکار خود نقبچیان را برگماشتند
 و بهادران پردل کاردان بمحافظت و معاونت ایشان
 بازداشتند فرج بی فرجام از برای تحقیق قضیه معتمدی را
 که پیش ازین بمطالعه طلعت همایون حضرت صاحب قران
 مشرف شده بود برسم رسالت بیرزن فرستاد تا کیفیت حال

بیقین باز داند و چون بزم مطبوس استصعاد یافت و در پایه سربر اعلیٰ بمشافهه پیغام گزارد و بخلعت و نوازش مخصوص گشته باز گردید و صورت واقعه چنانچه بود بفرج رسانید آن تیره رای بخت برگشته با آنکه دانست که راست می گوید از جهل و بد بختی او را بدروغ منہم گردانید و برنجانید و در حبس باز داشت تا آن سخن با دیگران نگوید و در انکار آمدن حضرت صاحب قرآن اصرار نموده برقرار در جنگ و پیکار می کوشید و از خامت عاقبت آن چسارت خسارت مآل نمی اندیشید •

• بیت •

• شوم اختری که بخت بد آشفته حال او •

• هر کار کو کند همه گردد وبال او •

و در اثنای این احوال مسعود سنانی و منکلی خواجه را که بر سر کار ملجور بودند از شست نقدیر تیر رسید و سبب حلول حادثه ناگزیر بی تدبیر گشت •

• بیت •

• مرگ حق است لیکن از نقدیر •

• گاه سنگش سبب شود که تیر •

حضرت صاحب قرآن لقمان تواجی را پیش امیرزاده شاه رخ فرستاد تا با غرق معاودت نموده متوجه این جانب شوند لقمان در موضع فلاخی بشهزاده رسید و ایشان بر حسب فرمان باز گشتند چون لشکرگران و کثرت بی پایان یصال کرده

بغداد رسیدند مخالفان را دود حیوت از سر برآمد و بغداد که آن را دارالسلام گفتندی نسبت بایشان دارالظلام گشت و عساکر گردون مآثر در جمیع جوانب شهر هم ازین طرف آب و هم از آن طرف اطنبه خیام نزول در هم کشیدند و عرصه بغداد را با آنکه دور آن قریب دو فرسخ بود چون نگین در حلقه گرفتند و حکم قضا مضا بنفاد پیوست و در زیر قریة العقاب جبری بر روی دجله به بستند و کمان داران حکم اندازد در آنجا کمین ساختند تا کسی زیر آب نتواند گریخت و محافظت بالای آب را در عهده اهتمام شاهزادگان عظام امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ مقرر فرمود و ایشان در برابر دروازه سوق سلطان فرود آمدند و در آن طرف آب محمد آزاد و تذکری برمش خواجه با فوجی از لشکر بر حسب فرموده مقابل شهر را سر تا سر حراست می نمود تا هیچ افریده بدر نرود فی الجمله تمام شهر از جمیع جوانب چنان محصور و منضبط گشت که با آنکه یک طرف دجله متصل است با اندرون شهر و کشتی بسیار داشتند هیچ افریده را از هیچ طرف راه خلاص و مجال گریز نبود و در تضاعیف این احوال سیدی احمد اغلشانی را که کوتوال قلعه النجق بود و بعد از فتح او را بدرگاه عالم پناه روانه داشته بودند چنانکه سبق ذکر یافت بیاروند قهرمان قهر بقتل او اشارت فرمود

و گفتمی که هرگز نبود و یرلیخ مطاع بصدور پیوست که قلعه را
 بملک محمد ادبیه سپارند تا بشرايط ضبط و محافظت آن
 قیام نماید و آن کس که سیدی احمد را بدرگاه عالم پناه
 آورده بود با یرلیخ بازگشت و هم درین ولا امیر موسی که از
 جانب ما وراء النهر از پیش امیرزاده محمد سلطان رسیده
 اخبار سارامن و سلامت آن دیار بعرض همایون رسانید
 و لعل پاره مقدار صد و بیست مثقال که از کان بدخشان حاصل
 شده بود معروض داشت و فرج بی فرجام را با اهالی شهر
 از غایت دهشت و هراس دیده عقل تیره گشته بود و چشم
 بصیرت خیره مانده از بیم سردست برده های دیوانه گانه
 می نمودند و فدائی واردست از سرشته بجان می کوشیدند
 و چون سپاه منصور نقبی را آتش زدندی و پاره از دیوار حصار
 بیفتادی ایشان در زمان آن رخنه را بخش پخته و گچ برآوردندی
 و حصار استوار کردند و بحسب اتفاق فصل تابستان
 بود و آفتاب در سرطان و بغداد از بلاد گرم سیرسورت حرارت
 بسیار می کرد که ماهی را در میان آب لعاب در دهان بجوش می آمد
 و مرغ را در هوا بناب گرما جگر سوخته از هوش میرفت *

• نظم •

- ز گرمی کوه را ظاهر شده دق •
- گرفته سنگ را حمای محرق •

- فلک را شمع کافوری فروزان •
- ز تابش خلق چون پروانه هوزان •
- چنان خورشید را هنگام شد گرم •
- که از افسانه اش پولاد شد نرم •
- شدی خون از حرارت در بدن خشک •
- چو در نافِ غزالانِ ختن مشک •
- زمین چون دیگ بر آتش خروشان •
- میان استخوانها مغز جوشان •
- صدف را در میان بحر زخار •
- گهر در سینه همچون دانه نار •

و بهادران لشکر ظفر قرین در چنان حال جدبها پوشیده بودند
و ملجور ساخته درایت و نیک حزم و رزم بر افراخته و آخته
و با آنکه شاهزادگان و امراء چند نوبت زانورده اجازت
خواستند که بیک بار از مجموع اطراف حمله کنند و شهر را
بشهر و غلبه بستانند هر نوبت وقار و تمکین پادشاه مکرمت
آپین ایشان را منع فرمود که تعجیل ننمایید باشد که این
بیخردان بهوش آیند و از درپوزش و اعتذار در آمده شهر را
بر سبیل مطاوعت و انقیاد بسپارند تا مستحق قتل و اسر
نگردند و این مملکت بکلی خراب نگردد و چون بر طبق نگاشته
جفی القلم بما هو کاین نوبت واقعسه وان من قریة

الآنحن مهلكوها بان دیار رسیده بود آن روز برگشتگان اصلا متذبه نمی شدند و از نکبت و ادبار بر مخالفت اصرار می نمودند تا در شهر غلا و قحط پدید آمد چون قریب چهل روز بگذشت یکشنبه بیست و هفتم ماه ذیقعده سنه (ثلاث و ثمانمائه) نیم روزی که مردم شهر از شدت حرارت آفتاب تاب ایستادن نداشتند و بیشتر بخانهها رفته بارو را خالی گذاشته بودند و خودها را بر سر چوبها کرده و بجای خود برافراشته از شاهزادگان امیرزاده خلیل سلطان و از امراء امیر شیخ نورالدین و رستم طغی بوغا روی جلالت بشهر آوردند و بر دیوار حصار نردبانها نهاد اول امیر شیخ نورالدین ببالا برآمد و ماهیچه تونق بارج عیوق برافراشت و از عقب او بهادران و امیرزاده خلیل سلطان و رستم طغی بوغا بهارو برآمدند و سپاه ظفر پناه پیایی رو بهارو نهادند و شمشیرهای خون آشام از نیام انتقام بر آورده بوغو کشیدند و بیک دفعه کورگه و نقاره فرو کوفتند و هم در زمان از طرف بالای آب امیرزاده میران شاه و امیرزاده شاهرخ و امیر سلیمان شاه و دیگر امراء تومان و هزاره و صد و از دیگر طرف امیرزاده رستم و امیر شاه ملک و بوندق و علی سلطان و سایر امراء قوشون بیکبار حمله کردند و دیوارهای حصار را بختدق ریختند و عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب

بشهر درآمدند و شهریان را مصدوقه آن زلزله الساعه
شیء عظیم مشاهده افتاد و حضرت صاحب قرآن در آن روز
بسر آن جسر فرمود که بر حسب فرمان در زیر آب بغداد بسته
بودند و چون سپاه بهرام انتقام با تیغ خون آشام بشهر
شتافتند خون گرفتگان حصاری بهر طرف که توجه نمودند راه
نجات مسدود یافتند از باد بی نیازی آتش بلا چنان بالا
گرفت که بسیاری از خلق خود را در آب انداختند و از بیم
نهنگ جان ستان تیغ تن^(۱) را طعمه ماهیان دجله ساختند از
جمله بسی مردم در کشتیها نشسته و بسی بشفاه بزیر آب روان
شدند و چون بجسر می رسیدند از زخم تیر کمانداران کمین ساز
شربت کل نفس ذایقه الموت می چشیدند و فرج شقاوت
فرجام باد ختري که داشت بکشتي درآمد و ببالای آب
گریزان شد سپاه نصرت شعارکنار کنار آب می رفتند و بر
ایشان تیرباران می کردند تا از سهم پیکان آتش بار خود را
در آب انداختند و شعله حیات شان فرو نشست و آن کشتی
هم فرق شد و جماعت ملاحان بر حسب فرمان بآب درآمدند
و او را مرده بیرون آوردند و بخاک خدلان انداختند و چون
در آن مقام هنگام جلوه صفات جلالی بود - نعوذ بالله من

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعضی بجای تن - (خود) است *

ذلک - و از عموم قاتلینش بسی از لشکریان کشور کشای بجنگ
 حصار تلف گشته بودند پرلیخ از موقف قهر صدور یافت که از
 لشکریان هر نفری سری بیاورد سپاه کینه خواه سر بر خط فرمان
 شاه نهادند و بدست اجتهاد کمر انداخته در طلب سریای
 کوشش بکشادند شمشیر از غایت غضب سرخ برآمده فحوای
 ن الموت الذی تفرون منه فانه ملائیکم به بزرگ
 ر خرد می شنواید و خنجر از شدت حرارت خشم زبان انتقام
 از کام نیام بیرون نگذده پیغام فذوقوا العذاب بما کنتم
 تکذبون بخاص و عام می رسانید بازار سیاست چنان تیز
 گشت که دلال اجل پیوهشتاد ساله و طفل هشت ساله را بیک
 نرخ می فروخت و کانون کین بفوعی نافته شد که کسوت هستی
 منعم صاحب مال و فقیر بد حال بیک منوال بسوخت *

• نظم •

- ز بس کشتگان کاوفتادند^(۱) زار •
- ندانست کس مردگان را شمار •
- ز بس قتل شد مرگ^(۲) با خود بجنگ •
- که بسیار کردی بیک جا درنگ •

(۱) در دو نسخه بجای کاوفتادند - (کوفتادند) (۲) در دو نسخه

بجای - مرگ - (مرد) دیده شد •

• بلا گشته از کثرت خود ملسول •
 • نگنده قضا حیرتی در عقول •
 و تو اجیان بر حسب فرمان بضبط شمار رؤس مخالفان منکوس
 منکوس قیام نموده از آن سرها سفارها برافراختند و عبرت
 عالمیان ساختند تا دیگر کهتران با مهتران نسفیزند و بی باکان
 بوسوسه دیو غرور فتنه نه انگیزند •
 • نظم •

- نشاید که روباه شیروی کند •
- رعیت بشاهان دلیری کند •
- نشاید که مردم نهنگ از جنون •
- ز اندازه قدر خود پا برون •
- بفرمان ده آن کو جسارت کند •
- فلک ملک هستیش غارت کند •
- ز فرمان سلطان کسی سرکشند •
- که گیتی بنامش قلم در کشند •
- اهالی بغداد را زان موم •
- نه بدی که آنچه آمد بسر •

الفصل جمعی از علماء و مشایخ که خود را بدرگاه عالم پناه
 توانستند رسانید سالم بماندند و عاطفت پادشاهانه شامل احوال
 ایشان شد و همه را بانعام و صلوات نوازش نمود و جامه و الاغ
 ارزانی داشته سفارش فرمود که ایشان را بیامنی که خواهند

برسانید و دیگر مردم عرضه تلف گشتند و چون کار ساکنان باین طریق آخر شد و نوبت بمساکن رسید فرمان قضا جریان نفاذ یافت که بغیر از مساجد و مدارس و خوانق عمارات نگذارند بر حسب فرموده بارور بازارها و خانها و بقاع و رباع و دور و قصور و غیر آن همه را زیر و زبر ساختند و مضمون و تلک بیوتهم خاویة بما ظلموا بظهور پیوست و کان امر الله قدرا مقدورا *

گفتار در بازگشتن حضرت صاحب قران

از بغداد و توجه نمودن بجانب تبریز

چون آب دجله از بسپارے خون کشندگان گونه سرشک

عاشقان مهجور گرفت و هوای بغداد از عفونت جیفهای

مردگان چون نکبت انفاس بد حالان رنجور تغییر پذیرفت

حضرت صاحب قران گیتی ستان در عشر اول ذی الحجّه

از آنجا بسعادت و اقبال نهضت نمود و در زمان حفظ ذوالجلال

مقدار یک فرسخ بیابالی آب رانده و در مزار متبرک امام

اعظم ابر حنیفه رضی الله عنه استمداد همت نموده بهمان

حوالی نژدل فرمود و موسی را که از ماوراءالنهر آمده

بود با احکام و مکاتبات بازگردانید و نمک را که داروغه

خیوق بود با او بفرستاد که بضبط خوارزم قیام نماید تا موسی

از پیش امیرزاده محمد سلطان بازآید و فرمان داد که سلطان

مجموعه خان و امیرزاده خلیل سلطان و امیر سلیمان شاه و امیر
 شاه ملک و برندق و علی سلطان تواجی و توکل برلاس باجمعی
 از امراء و فوجی از عساکر مظفرلوا بایلغار روان شوند ایشان
 بامثال امر مبادرت نموده از حله^(۱) گذشته تا مشهد مشرف
 نجف - علی صاحبها التحیه والسلام - برفتند اما آن موضع معظم
 مکرم را جز باستلام عتبه علیه و عرض نیاز تعرضی نرسانیدند
 و سپاه ظفر پناه حله و واسط و تمام آن نواحی را تاخت کرده
 مخالفان را مقهور گردانیدند و سالم و غانم با بسی از کریم
 غنائم بازگشته بعز بساط بوس فایز شدند و آن حضرت از راه
 شهرزور و قلاغی روی توجه بصوب تبریز آورد و معظم لشکر^(۲)
 و اغرق را بعهده اهتمام امیران بزرگ باز گذاشته امر کرد
 که از عقب بآهستگی بیایند و هیچ افریده از تومان و قوشون
 خود جدا نشود و بنفس مبارک ایلغار فرمود و شاهزادگان
 جوان بخت امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده
 خلیل سلطان اقبال آسا ملازم و کاتب سعادت انتساب بودند
 و در اثناء آن راه کردن بی راه از غایت چهل و طغیان
 کسی را که از لشکر جدا می شد متعرض می شدند و بقطع

(۱) درد و نسخه بجای - حله - در جله است • (۲) در بعض نسخه

بجای - شهرزور - (منزود) • (۳) در بعض نسخ بجای - اغرق -

طریق اقدام می نمودند و چون این معنی بسمع مبارک حضرت صاحب قرآن رسید اشارت علیه نفاذ یافت و جمعی از سپاه در حوالی راه کمین ساختند و همین که آن مفسدان در آمدند از کمینها بیرون تاختند و ایشان را گرفته قریب سی نفر را بجای از درختهای بلوط که بر سر راه بود بیدار بختند و از سخنبران صادق القول استماع رفته که درخت بلوط آن مواضع یک سال بلوط بار می آورد و یکسال مازو چون آن حال نوعی غرابتی داشت بتقریب ثبت افتاد و چون رایت نصرت شعار بعد از قطع منازل و مراحل سایه وصول بکنار آب جغتو انداخت حضرات عالیجات سرای ملک خانم و خانزاده و دیگر هرصهای شاهزادگان با فرزندان ارجمند رفیع مقدار امیرزاده الخ بیگ و دیگر ذراری سپهر سلطنت و جهانپانی با قیامت رسم استقبال استعجال نمودند و بمقام سیفه پر بعز بصاط بوس سرافراز گشته زبان مسرت و اهتزاز باد آه تهنیت فتوحات برکشودند و نثار بسیدار از جواهر و دیوار برفرق روزگار خجسته آثار پاشیده پیشکشهای پستدیده کشیدند و از انجا بدولت و اقبال بی انتقال کوچ کرده روان شدند چون بیدلاق آق زیارت از وصول و نزول مرکب فرخنده قبول حرم و رونق ارم یافت سادات و علماء و اکابر و اعیان ممالک ایران بتخصیص تبریز که به نیت استقبال رایت فتح آیت

خجسته فال احرام ساحت بارگاه جلال بسته بودند برسیدند
 و دیده امید را از مشاهده انوار اسیره همایون منور گردانیدند
 شربت نوازش و افضال نوشیدند و خلعت کرامت طراز
 اکرام و اعزاز پوشیدند و اغرق و لشکر که در عقب بتانی
 می آمدند پدایی میرسیدند و مدت بیست روز در آن نواحی
 توقف افتاد و چون ایام و افاضل اطراف و اکناف بدرگاه
 اسلام پناه جمع آمده بودند و خاطر عاظم حضرت اعلی بکشف
 عقاید دینی و تحقیق مساایل شرعی میبای عظیم داشت
 در آن مدت اکثر مجالس که در پایه سریر خلافت مصیر منعقد
 میگشت بمباحثه علمی و مناظره اهل فضل و فتوی میگذاشت
 در آن ولا مرحمت خسروانه امیرزاده و هم را اجازت انصراف
 داده بشیراز فرستاد و فرمان شد که بعد از وصول او حسن جاندار
 و حسن جغد اول متوجه موکب ظفر قرین گردند *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران

امیرزاده شاهرخ را بصوب ^(۱)ارزنجان

در آن ایام که حضرت صاحب قران گردون غلام در شام
 بود ایلدرم بایزید بتحریریک سلطان احمد و قرا یوسف که از
 بیم سطوت سپاه بهرام انتقام پناه باو برده بودند لشکر کشید
 و بانتقام تخریب سیواس ارزنجان را محاصره کرد و باظهرن

(۱) در بعض نسخه بجای - ارزنجان - (آذر بیجان) دیده شد *

جنگ کرده شهر را فتح نمود و در آن جنگ مقبل نایب
 طهران بدست نوکران قرايوسف اسیر گشت و اهالی قلعه
 ارزنجان امان طلبیدند و سلطان احمد پیش ایلدرم بایزید
 شفیع گشت و او ارزنجان را بظهران باز گذاشت و زن و فرزندان
 او را اسیر و بی نوا به نوا به برسا فرستاد و خود نیز مراجعت
 نمود و درین وقت چون اردوی کیهان پوی از بیلاق آق زیارت
 کوچ کرده متوجه اوجان شد و از اتفاق نزول مبارک موضع
 هشت رود رشک نهم چوخ کبود گشت در آنجا خبر آمد که
 قیصر روم ایلدرم بایزید باز متوجه این جانب است از هجرت
 صرصر این خبر شعله خشم خسروانه اشتعال پذیرفت و فرمان
 شد که امیرزاده شاهرخ با بعضی عساکر گردون مآثر روی
 دولت روز افزون بتدارک هجوم قیصر روم آورد و امیر سلیمان شاه
 و امیر شاه ملک و دیگر امراء تومان و هزارها ملازم رکاب
 فرخنده ذهاب و ایاب اوروان شوند و امیر مضراب را پیش
 شاهزادگان و نوینان که بجانب گرجستان بایلغار رفته بودند
 و در بیلاق منگول توقف نموده ارسال فرمود که باتفاق بموکب
 شاهزاده مشارالیه پیوندند بر حسب فرموده کار بند شدند
 و در اثناء راه بشاهزاده پیوستند و چون رایت شاهزاده
 از اونیک گذشته بموضع نوین رسید شیخ علی خواهرزاده
 طهران از پیش او آمد و خبر آورد که ایلدرم بایزید از خسارت

عاقبت آن جسارت ترسیده است و طهرتن را وسیله اعتذار
 و استعطاف ساخته پیدام داده است که بنده نسبت با حضرت
 صاحب قرآن در مقام انقیاد و اذعان است و ازین جرأت
 ناستوده که بدان اقدام نموده نام و پشیمان و بمراحم
 پادشاهانه امید دارد که خامه عفو و اغماص و رقم نسیان
 برحرف آن چربمه کشد و بعد ازین با بلاغ و ارسال رسل و
 رسایل از جانبین طریق مخالفت و مصافحت مفتوح گردد
 تا مسلمانان را بمیامن آن امئی و استقامتی رو نموده متضرر
 و خراب نشوند و عهد کرده که چون قضیه مصالحت از محاسبی
 طهرتن با تمام رسد، حرم و کسان او را که بنوا برده بود باز
 فرستد شاهزاده جوان بخت شیخ علی را کس همراه کرده بدرگاه
 عالم پناه فرستاد و صورت حال را عرضه داشت پایه سرپر
 اعلی گردانید و در آن محل توقف فرمود حضرت صاحبقران
 از موضع هشت رود بعون دارای فراز و فرود کوچ کرده
 بارجان فرمود چند روز از فر وجود مبارکش کوشک ارغون
 غیرت غرف جنان و رشک روضه رضوان گشت *

ذکر رسیدن مهد اعلی تومان آغا و شاهزادگان

از جمند از سهرقند

پیش ازین نموده شد که در وقت مراجعت از دمشق
 فرمان قضا چربان قلمی شده و ارسال یافته که مهد اعلی

تومان آغا با فرزندانش متوجه اردوی کیهان پوی گردند
چون حکم همایون در سمرقند بایشان رسید بامثال امر
مبادرت نموده بی توقف روان شدند و هنگام وصول ببخارا
از مزارات متبرکه آنجا چون مرقد مکرم شیخ عالم سیف الدین
باخوزی و دیگر مشایخ کبار - قدس الله سرهم - استمداد
همت نموده عزم راه کردند و از گذار امریه گذشته و از چول
عبور نموده بماخان آمدند و از راه بیابان نیچن بمشهد
طوس - علی صاحبها التحیة و السلام - فرمودند و در آنجا وظایف
زیارت و آداء صدقات و نذر مرتب داشته روی توجه براه
آوردند و چون از سلطانیه گذشته بنزدیک اوجان رسیدند
حضرت صاحب قران از کمال عطوفت و مهربانی عزم استقبال
فرموده کس فرستاد و ذراری برج سلطنت و جهانداری
امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده سعد و قاص را طلب
داشت و دیده امید را بغره فرخنده ایشان روشن گردانیده
لوح زبان و جنان را به نقوش حمد و سپاس مراد بخش ممان
جل و علا - بنگاشت و مهد اعلی تومان آغا با فرزند دل بند
بیکسی سلطان و سادقن آغا که بعز قرابت آنحضرت مشرف
بود بسعادت تلاقی استسعاد یافتند و رسم الجاشی بجای
آروده وظایف نثار و پیشکش از خلعتهای طلا دوز و نفوسات
دل افروز بتقدیم رسانیدند و بعد از چند روز دیگر که در

او جان توقف افتاد حضرت صاحبقران متوجه تبریز گشت
 و در راه شکار انداخت و چون بدولت و اقبال در شهر
 بدولتخانه نزول عظمت و جلال فرمود و آن محل را اسم
 مجازی حقیقی گشت ابواب مرحمت و افضال بر روی
 امانی و آمال کبار و صغار آن دیار برکشود و بغور حال رعایا
 و ضعفاء رسیده دست تسلط متغلبان از دامن روزگار مظلومان
 کوتاه گردانید و در آن ولا خواجه علی سمفانی از هرات
 و خواجه سیف الدین تونی از سبزوار برسیدند و بعز
 بساط بوس فایز گشته پیشکشها کشیدند چون خواجه مسعود
سمفانی بر در بغداد گشته شده بود عاطفت حضرت صاحب
 قران شامل حال ایشان گشته هر دو را بدیوان نصب فرمود
 و جمعی را از اتباع خواجه مسعود و غیرهم انگیز کرده
 بر جلال اسلام تقریر کردند و خواجگان که از نو صاحب دیوان
 شده بودند آن صورت بعرض همایون رسانیدند فرمان شد
 که او را عزل کرده بند کنند بر حسب فرمان قضیه را پرسیده
 او را بمحصل دادند و از بقایای اموال و تصرفات خاصه
 و اتباعش مبلغی بمحصل پیوست و او از تعذیب محصل
 گوشت برمی از میان خود کشیده بر خویش زد و چون زخم
 کاری نبود در همان درسه روز بمعالجه خوش شد و معامله
خواجه محمود شهاب بعد از وجوهاتی که فرود آورده بود

درین ولا بدویست سر آسپ که حالیا بدهد آخر کردند
و شکنجه عدالت حضرت نصفت شعار از برای قطع ماده ظلم
و فساد بعضی از عوانان ظالم نهاد را بپاویخت و بعضی را
ادب بلیغ فرمود و ببدل تمام و انعام عام کردن جان خواص
و عوام را برهقه - رقبة الانسان عبید الاحسان - در آورد .

گفتار در توجه حضرت صاحب قران گیتی ستان
بجانب گرجستان و رفتن بقرا باغ اران

بعد از چند روز که تبریز از فرسکوه حضرت صاحب قران
گیتی ستان رشک حد یقه چنان و روضه رضوان گشته بود رای
عالم آرائی عزیمت صوب گرجستان تصمیم فرمود و بعون ملک
قدیر از سریر خلافت مصیور بمركب سپهر توان ماه مسیور بر
آمد و بموضع قم توبه نزول فرمود و باشارت شکنجه قهر خواجه
اسماعیل خوانی را عبوة للظالمین بر سر اردو بازار بدار بر
کشیدند چون رایست نصرت شعار در کنف حفظ پروردگار تعالی
و تقدس از آب ارس عبور نمود و نخب جوان مضرب خیام عساکر
بهرام انتقام گشت حضرت صاحب قران با خواتین و فرزندان
و جمعی از خواص ملازمان بتفـرج قلعه النجیق که بدان
زودی فتح شده بود فرمود و بجایا برآمده فراز و نشیب آن
را بنظر احتیاط در آورد و از آنجا باردومی همایون بازآمده
بساعات و اقبال نزول کرد و دران محل طهران رسیده بادرات

سعادت بساط بوس فایز شد رزافوزده رسالت ایندوم بایزید
و صورت عجز و انکسار و انقیاد و اعتدال او بعرض رسانید
و بزلال حسن تقریر فایره غضب پادشاهانه را تسکین داد
و حضرت صاحب قران چند روز دران محل توقف فرمود
و ایلچی بگرجستان پیش ملک کرکین فرستاد و سار و خراج
و جزیه و باج طلب داشت و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ
و سلطان حسین و امیرزاده ابا بکر و امیر جهان شاه و امیر تمور
خواجه آق بوغا و دیگر امراء که بر حسب فرموده از حوالی
منگول متوجه شده بموکب شاهزاده جوان بخت امیرزاده
شاهرخ ملحق شده بودند بدرگاه عالم پناه آمدند و رایت
نصرت شعار از جلکای نخجوان کوچ کرده بدره شاه بز نزل
فرمود و دران کوهستان روان شد و چون بکوچه تفکیز رسید
نشاط شکار از خاطر همایون سوبرزد و چون رسم چرگه چنانکه
معهود است باقامت پیوست از انواع حیوانات بتخصیص
گوزن چندان جمع آمده بود که شهباز و هم جز ببال گمان در
حزر و تخمین آن طیران نتواند نمود و چون شکار کرده فرود
آمدند دران محل امیرزاده شاهرخ و امراء که ملازم رکاب
او بودند بر حسب فرمان بازگشته بمعسکر ظفر قرین پیوستند
و رایت فیروزی شعار از آنجا نهضت فرمود و چون موضع
شکور از وصول اردوی کیهان پوی غیرت نزهت گاه هفت

پیکر بهرام گورگشت آید کو پسر غیاث الدین برلاس از کرمان
 آمده بمساعدت نایبد بعز بساطبوس رسید و وظیفه الجوامشی
 اقامت نموده پیشکشها کشید و در آن محل محصل که بکرچستان
 رفته بود باز آمد و ملک کرکین برادر خود را با بسی اموال
 و اسباب و هرگونه تحف و هدایا از جانوران شکاری و اسپان
 جهان پیماروانه درگاه اسلام پناه گردانیده بود و مصدوقه
 يعطوا الجزیة عن ید و هم صاعرون باظهار رسانیده
 برادر ملک کرکین بوسیله امراء فلک تمکین دولت زمین
 بوس دریافت و پیشکش کشیده پیغام برادر بگذارد محصلش
 آنکه ما بندگان کمینده خدام آستان سلطنت آشیانیم و اگر پیش
 ازین از جهل و نادانی جریمه بظهور آمده از ان پشیمانیم اگر
 مرحمت بی کرانه خسروانۀ عفو گناه سوز را بمحدو نقوش زلات
 بندگان فرمان دهد من بعد از وظایف خدمتگاری و طاعت
 گذاری هیچ دقیقه نامرعی نگذاریم و جزیه و خراج سال بسال
 بخزانۀ هاسره رسانیده بسپاریم و از لشکر آن مقدار که مقرر شود
 بر حسب اشارت خدام گردون غلام بیاریم عاطفت بی دریغ
 معذرت ایشان را عزقبول ارزانی داشت و گناه ملک کرکین
 ببخشید و برادرش را ملحوظ نظر عنایت گردانیده خلعت
 پوشانید و اجازت انصراف داده فرمود که با برادر بگو که ترا
 امان دادم و عنان قهر ازین دیار برمی تا بم بشرط آنکه بعد

ازین حد خود نگاه داری و با مسلمانان طریق ادب سپرده رعایت ایشان واجب شماری و بهیچ وجه از وجوه اذیت همیشه ایضا و تشویش اهل اسلام در خاطر نیازی و لشکر مرتب داشته بمعسکر ظفر قرین رساننی و رای صواب نمای نمود خواهجه آقبوغارا بسمرقند فرستاد تا با دیکر امراء ملازم امیرزاده عمر باشند و باتفاق بضبط آنجا قیام نمایند و بعد از چند روز رایست فتح آیت از آنجا نهضت نموده حوالی قراول توبه مضرب خیمام نزول همایون گشت و در آن محل خبر آمد که امیرزاده محمد سلطان که پیش ازین طلب داشته بودند او را بر حسب فرمان از سمرقند توجه نموده و چون به نیشاپور رسید امیر حاجی سیف الدین که ملازم رکاب او بود بواسطه عارضه مزاجی بجوار رحمت حق پیوست حضرت صاحب قراول را از ملاحظه قدومت خدمت و سوابق حقوق ملازمت او خاطر شریف بنهایت متالم شد و قطرات اذوه از دیده رقت باریدن گرفت و بکریمه انالله وانا الیه راجعون اعتصام نمود الی الله ترجع الامور انه هو الرحیم الغفور *

گفتار در قشلاق حضرت صاحبقران در فرا باغ

ارآن و رسیدن امیرزاده محمد سلطان

از سمرقند فردوس نشان

بعد از یک ماه که در حوالی قراول توبه اتفاق توقف

افتاد حضرت صاحبقران از آنجا کوچ کرده بسعادت و اقبال روان شد و از گنجه ربروح گذشته و روزه شنبه - ثانی عشرین ربیع الآخر سنه اربع و ثمانمائه - موافق بیابان بیل که آفتاب در منتصف قوس بود در قرا باغ نزول فرمود و از برای صاحب قران کامکار و شاهزادگان نامدار قوریاها از نی ساخته در اندرون آن خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه برافراختند و چون مقرر چغان بود که اول بهار رایت نصرت شعار متوجه دشت قباچاق شود هرکس بجای خود رو بجانب در بند خیمها زدند و قشاقها گرفتند مواحم پادشاهانه تمام لشکر را اولککادای و دران و لا از طرف دشت ایلچیان رسیدند و بوسیله امراء عز زمین بوس دریافتند زانو زدند و از زبان خان خویش دعا و ثنا باد رسانیده اظهار مطاوعت و انقیاد کردند و بدان سبب ناپره خشم آن حضرت تسکین پذیرفت درین اثنا خبر آمد که امیرزاده محمد سلطان که بر حسب فرمان از سمرقند بالشکر آراسته و تجمل بی شبهه^(۱) و مانفک توجه نموده بود از اردبیل گذشته باقی تام رسیده است تمام شاهزادگان متصل امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و سایر اولاد و اسباط بزرگ و خرد با امیر سلیمان شاه و امیر جها نشاه و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و دیگر نوپیدگان باجمعهم بعزم استقبال استعجال

(۱) در بعض نسخه بجای - بی شبهه و مانند - (پیراسته) دیده شده.

نمودند و از جساراس گذشته کنار آب اغلق مجمع البهور
گشت و میان شاهزادگان رسم معانقه و ملاطفه باقامت پیوست
و زبان بهجت و استبشار باداء تهنیت سلامت و استفسار
احوال و اخبار گوهرافشان شد و از جانبین طریق پیشکش
و نثار مسلوک افتاد و باتفاق روی سعادت بدرگاه عالم پناه
آوردند و چون بعز بساط بوس فایز شدند شاهزاده مشارالیه
وظیفه الجامشی تقدیم نمود و حضرت صاحبقران گیتی ستان *

• بیت •

• ز مهرش گرفت اندر آغوش ننگ •

• چنین تا برآمد زمانی درنگ •

• به رسیدش از رنج راه دراز •

• روان برد شهزاده پیشش نماز^(۱) •

و او در موقف ادب زانوزده پیشکشهای لایق کشید از هر نوع
چنانکه مثل آن بقدرت چشم زده جهان بسیار امتحان
شده باشد بمحل عرض رسانید و اعظام امراء که اقبال آسا
ملازم رکاب شاهزاده بودند چون امیرشمس الدین عباس
و دیگر نوینان ضیفم انتراس ساحه کریاس جلالت اساس را
مقبل شفاء ستایش و سپاس گردانیدند و در مقام ضراعت
و بندگی زانوزده پیشکشها کشیدند روزگار ازان اجتماع

(۱) چنین است در اکثر نسخه و در بعضی بجای - نماز - (نیاز) است •

فرخنده آثار در فصل شتا رونق بهار خرم ازهار گرفت و خاطر
 صغار و کبار ازان حسن اتفاق مطرح انوار فرحت و استبشار
 شد فرط سرور و نشاط بسط بساط عشرت و انبساط استدعاء نمود
 و طویپهای بزرگ و جشنهای پادشاهانه بآیینی فزون از اندیشه
 عقل فرزانه ترتیب افتاد فرق جمال آغایان خورشید مثال
 ناهید دلال از بغتاهای پروین اتساق نیرین اشراق زیب
 و زینت یافت و چند روزی نحوای طربها مودای این نظم
 دل کشا ترانه سرود تمتع و احتظا گشت • • بیت •

زمانی ز شغل جهان بگذریم • بمرجان پرورده جان پروریم
 برسم فریدون و آیین کی • ستانیم داد دل از رود می
 و حضرت صاحب قرآن امیرزاده محمد سلطان را بلحاظ
 عنایت و قربیت اختصاص بخشید • • بیت •

سروش را بیاراست از تاج زر • همان کرده گاهش بزرین کمر
 از جمله نوازشی که درباره او کرامت فرمود نه تقسوز
 اسپ نازی مجموع نفره خنک بزمین زر انعام فرمود و بعد از
 طی بساط طوی و عشرت سایه التفات بر نسق امور سلطنت
 و مصالح مملکت انداخت و امیرزاده اسکندر که بواسطه چربیه
 شاهزاده مشارالیه او را بند کرده بود چنانچه اشارت بدان
 رفت به پایه سریر خلافت مصیر آورده در دیوان بزرگ او را پرغو
 پرسیده چوب یاساق زدند و بند برداشته بگداشتند •

گفتار در ایلغار فرستادن حضرت صاحب قران انجم مواکب باطراف و جوانب

پیش ازین رقم زده کلک بیان گشت که سلطان احمد جلا پر
از بیم هجوم عساکر گردون مآثر از بغداد گریخته بروم رفته بود
والتجـا بایلدرم بایزید برده و چون آوازه توجه رایت
ظفر پناه بصوب روم در افوازه و السنه مردم افتاد سلطان احمد
از حوالی قیصریه از ایلدرم بایزید جدا شده متوجه عراق
عرب شد و از راه قلعه الروم کنار بگذار فرات بهیبت آمد و
از آنجا ببغداد رفت و با وجود آنکه بغداد از بنیاد بر افتاده
بود و بکلی مستاصل شده بعمارت آن مشغول شد و دیگر
مخالفان که از خوف جان متفرق شده بودند و در گریزگاه
آوارگی و پراگندگی هریک بکنجی خزیده چون مور بال
رسته باز بطیران آمدند و جمع می شدند چون پرتو این خبر
بر ساحت ضمیر منیر صاحب قران جهان گیر افتاد حزم
پادشاهانه اقتضای آن کرد که پیش از آنکه ایشان را تمکفی
حاصل شود بکلی مستاصل و ناچیز گردند شاهزادگان
و نوپینان را احضار فرموده سفت سفینه مشورت بتقدیم رسانید
و فرمان داد که چهار فوج از عساکر نصرت شعار بطریق ایلغار
هریک براهی روان شوند از انجمله امیرزاده پیر محمد

عمر شیخ و امیر سلیمان‌نشاہ و جهان ملک ملک و پیر علی تاز
 و دیگر امراء بتوجه صوب لرستان و خوزستان و واسط مامور
 گشتند و امیرزاده ابابکر و امیر جهان‌نشاہ و دیگر امراء نوهان
 را بصوب بغداد تعیین رفت و امیرزاده سلطان حسین و
 امیرزاده خلیل سلطان را با جمعی از امراء و لشکریان عزیزت
 بعضی ولایات عراق عرب مقرر شد و امیر بوندق را با گروهی
 از سپاه ظفرپناه تاخت جزیره و اشتغال بقلع رقع طاغیان
 آن نواحی و حوالی نام زد گشت و چون هنگام مراجعت
 جیش نصرت ملاذ از بغداد اکراد پرفساد ببد فرصتی و گزده
 دزدی جسارت نموده بودند سفارش بلیغ از مقام افتقام
 صدور یافت که اول بمطریق کار آن فریق بسازند و واقعه زار
 روزگار از خار اضرار آن اشرار بد کردار ببردازند و با آنکه
 فصل شتا بود و شدت برودت هوا بدرجه اعلی بحیثیتی که
 نماند و امثال آن نمی انداختند عبور میسر نمی شد
 شاهزادگان و امراء بامثال امر مبادرت نموده هر فوج
 بصوبی که اشارت رفته بود بی توقف روان شدند و در ناحیه
 در برف ناشی خائون که گردان مفسد از غلبه برف و سختی
 سرما از کوهها فرود آمده بودند و در صحرا نشسته نخست
 ازیشان آغاز کردند و حشری بی شمار به تیغ آبدار آن شمار
 بگذرانیدند جماعتی روی اضطراب کوه نهادند که جان از آن

غرقاب بلا بیرون برند و از بسیاری برف و استیلا میبرد میسر
 نشد انگشت عجز بزینهار برآورد : امان جستند و چون آتش تهر
 که بحقیقت خود بدست بی باکی برافروخته بودند اشتعال
 یافته خرمن زندگانی جمله بسوخت و چند نطفه که در هوای
 جهل و ضلال پرواز داده بودند سایه شامت و رخامت عاقبت
 بر حال ایشان انداخته روز حیات شان نیره تر از پر زاع شد
 روی برف از خون شان گونه منقار طوطی گرفت * * بیت *
 * ز بس کشته افتاد بر کوه و دشت *
 * جهان گفت بس بس که از حد گذشت *

و بعد از آن امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه روی جلالت
 بغداد نهادند و راهبها را بشهامت و صرامت چنان بر بستند
 که مرغ بلند پرواز را از نشیب و فراز آن مجال عبور و جواز
 نبود و علی الغفلة آخر روزی چنان بغداد رسیدند که
 سلطان احمد از غایت اضطراب بیک توی پیرهن بی آزار
 خود را بکشتی در انداخته از شط بگذشت و از آن طرف آب
 با سلطان طاهر پسرش و معدودی چند از نوکران بر اسپان
 باد پای سوار شده متوجه صوب حله شد و لشکر بایلغار آمده
 را آن شب در بغداد توقف افتاد و علی الصباح چون توجه
 سلطان احمد بحله محقق شد امیر جهانشاه بتگامشی او قاحله
 برفت و چون او چسب بریده بود و بزیر آب فرات بجزیره خالد

مالک رفته همانجا توقف نمود و از برای عرض صورت
 حال سواری را بتعمیل روانه درگاه عالم پناه گردانید و امیر
 اده سلطان حسین و امیرزاده خلیل سلطان از راه جمجمال
 و آمده مندلی را غارت کردند و امیر علی قلندر که از قبل
 سلطان احمد آنجا بود گریخته و از شط گذشته مردم و احشام آن
 طرف جمع آورده و بکنار دجله باستظهار آب پای نچلد و قرار
 یفشرد و امیرزاده خلیل سلطان پاینده سلطان پسر جهانگیر
 و لاس را با پانصد مرد جاک از بالای آب بفرستاد که بشناه
 زشط عبور نمایند و از عقب ایشان در آید و خود بالشکر
 در برابر بایستان و چون پاینده سلطان از آب گذشته قفای
 مخالفان فرو گرفت لشکر که در مقابل ایستاده بودند روان
 را آب زدند و چون باد گذشته آن خاکساران را آتش قهر در
 نه نبات و خرمن حیات انداختند و مجموع را شرار کردار
 متفرق و پراکنده ساخته غارت کردند و اسیر گرفتند و امیرزاده
 یو محمد و امیر سلیمان شاه در دو پندار بقوت بازوی تسلط
 اقتدار احشام ساکی^(۱) و فیلی را تاراج کردند و امیرزاده
 ستم که جهت قشلاق از شیراز بشوشتر آمده بود بر حسب
 برموده بایشان پیوست و از آنجا باتفاق روی توجه بجانب
 باده و واسط نهادند و شیخ اویس کرد غنچه گری ایشان را

(۱) در بعض نسخ بجای ساکی (جالی) دیده شده.

کمر بندگی بسته بود بگذار عریضه بکوبسرا از دجله بگذشتند
 و شبگیر کرده بمعبدیه زیارت سیدی احمد کبیر دریافتند
 و از انجا دو روزه راه رفتند و اعراب عباد را بتاختند و غارت
 کرده از اسپ و غنیمت بسیار گرفتند و از انجا معاودت
 نموده باز از آب عبور کرده بشوشتر آمدند و امیر سلیمان شاه
 دو قم داروغه شوشتر و محمد عجب شیر داروغه دزفول
 و تمور خواجه داروغه حویزه و شمس الدین دهدار که
 متصرف و عمل دار خوزستان بود همه را مفرد کرد و وجه
 بسیار از ایشان استخلاص نمود و امیرزاده رستم از انجا بر حسب
 فرمان عازم شیراز گشت و شاهزادگان و امرای که با طرف
 و جوانب بچاقون رفته بودند آن زمستان در عراق عرب
 توقف نمودند و دیگر مخالفان را تاخت کرده غنایم بسیار
 گرفتند و در اول بهار بر حسب فرمان عازم درگاه عالم پناه^(۱)
 گشتند و امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمان شاه و دیگر امرای
 که با ایشان بودند بهمان عزم روان شدند و در پل خالص که
 نزدیک جبل حمیری واقع است در دوازده فرسخی بغداد
 و چهار فرسخی قبه ابراهیم^(۲) لک^(۳) مجموع بهم رسیدند و باتفاق
 روی توجه به پایه سریر خلافت مصیر نهادند •

(۱) در پنج نسخه بجای - عالم پناه - (صاحبقران گیتی ستان)

است • (۲) در دو کتاب بجای - لک - (مالک) دیده شد •

گفتار در ذکر اسبابی که بتجدید موجب عزم

حضرت صاحبقران شد بجانب روم

چون قرا یوسف ترکمان در میان مملکت مسلمانان از مدتی باز دست فساد برکشاده بود و پای از جاده راستی و سداک بیرون نهاده و سر بی باکی بر آورده امن طریق بر آینده و رورنده از بزرگ و کوچک می شورانید و از طبع مخالف آهنگ راه زنی را عملی ساخته قافلسه بلند آوازه حجاز را آسیب می رسانید حضرت صاحبقران که طبع همایونش بر محض راستی سرشته و راستی رُستی بر خاتم دولت ابد پیوند که غره جبین سلطنت و فرمان فرمائی است نوشته انتقام حقوق اسلام و قطع ماده شر و فساد او بر دست همت پادشاهانه واجب می شناخت و او در آن وقت از بیم عساکر گردون مآثر گریخته بود و بروم رفته ساحه حمایت قیصر را مامن نجات تصور کرده بنابرین داعیه پورش روم از خاطر مبارک سر برزد و چون آن معنی اشتهار یافت و آوازه بروم رسید قیصر متوهم شد و تمام اهالی آن دیار با اضطراب افتادند اکابر و اعیان مملکت از علماء و صلحاء و اشراف پیش ایلدرم بایزید رفتند و بزبان نصیحت این معنی را بعبارات مختلف عرضه داشتند که این پادشاه بسهار

شوکت که عازم این جانب شده دولتی عظیم دارد تا غایت هر که پای از جاده فرمان برداری او بیرون نهاده سر بر باد داده و هر که روی از متابعت او برتافته بجان امان نیافته اعوان و انصار او هر کار بزرگ و شغل خطیر که پیش میگیرند بآسانی میسر میشوند و روی توجه بهر کشور و دیار و شهر و حصار که می آورند باندک سعی مستخرمی گردد و این معنی بی سابقه عنایت ربانی و تاییدات آسمانی نتواند بود با چنین صاحب دولتی مخالفت ورزیدن املا مصلحت نیست صواب آنست که از در مصلحت و موافقت در آید و در تراهی خاطر ایشان حسب المقدور سعی نمایند آیدرم بایزید را آن سخنان معقول نمود و خود نیز خایف و اندیشناک بود یکی از قضات اسلام را با امیری سخن دان و مکتوبی مشتمل بر اظهار اطاعت و اذعان بحضرت صاحبقران کیتی ستان فرستاد و در قرا باغ از آن بدرگاه عالم پناه رسیدند و بوسیله شاهزادگان و نویینان بشرف بساط بوس استسعاد یافته مکتوب رسانیدند و زانوزده باداد رسالت قیام نمودند محصل کتاب و خطاب همه آنکه چون عنایت ازلی از خزانه توتی الملک من تشاه خلعت پادشاهی و جهانبانی هر قامت اقبال آنحضرت آراسته مادر مقام مطاوعت و طاعت گذاری صادق دم و نایب قدمیم و اگر پیش ازین خلاف

این معنی بظهور آمده بعد ازین جز طریق اطاعت و انقیاد
سپرده نخواهد شد حضرت صاحب قرآن فرمود که چون والی
شما با قامتِ فرعون جهاد قیام می نماید و پیوسته با فرنج غزا
می کند ما بالطبع اصلاً خواهان آن نیستیم که متوجه آن طرف
شویم و لشکر بآن ممالک کشیم که خاطر بهیچ وجه رخصت
نمی دهد که دیار اسلام را خرابی رو نماید و موجب شمانت
بی دینان گردد لیکن قرایوسف ترکمان که یورت او و اتباعش
در میان ممالک اسلام واقع شده منفسد و بد کردار است و از
بی باکی بقطع طریق و نهب اموال مردم و سایر افعال ذمیمه
جسارت می نماید و آسیب افساد و بیداد او بمسلمانان
بیش از آن می رسد که ضرر بیگانگان اطراف و درین وقت
که از بیم عساکر منصور ما گریخته است و بآن جانب آمده
والی شما او را جای داده حمایت می کند و این معنی
بغایت ناپسندیده است او را یکی از سه کار می باید کرد
یا زبان شمشیر بفصل قضیه آن بد فعل برگماشته کار او آخر
سازد یا او را بقتل کرده پیش ما فرستد تا گناه او پرسیده
جزای او داده شود یا او را از ممالک خود براند تا مانده
نزاع انقطاع یابد و اساس موافقت و دوستی استحکام پذیرد
بعد از آن جهت غزای کفار آنچه مقدور باشد از مساعدت
و معاهدت بجای آوریم فرستادگان روم قبول او امر علیه را

بموضوع و خشوع التزام نمودند آنحضرت پس از روزی چند بعزم شکار سوار شده از آب ارس عبور فرمود و خهام بهرام انتصار شیرشکار در اقصای تمام آن صحاری و جبال را احاطه کرده بعد از چند روز جرگه بهم رسید و از کثرت اجتماع انواع حیوانات و اصناف جانوران مصدوقه و اذا الوحوش حشوت مشاهده افتاد شاهزادگان بر حسب فرمان بمیان در آمدند و بنوک بیکان آتش افشان صید فراوان انداختند و عاطفت پادشاهانه طهرتن و ایلچیان روم را رخصت فرمود که با شاهزادگان موافقت نمایند و جمعی از ایلیکیان مثل محمد آزاد و توکل باورچی و دیگر سرکنان حکم انداز با ایشان بجرگه در آمده بسی شکاری را از حلیه حیات عاری ساختند و چون جرگه نیک فراهم آمد چنانکه پنجم شش صف لشکر از عقب یکدیگر بایستادند و شاهزادگان و امراء هریک بجای خود باز گشتند نهارها فروگرفتند تمام شکاریان از دم بنوعی بر بالای هم افتادند که تلها و پشتها از ایشان پیدا گشت و بعد از آن اجازت شد که عامه سپاه بصید و قید مشغول گردند و هر کس حسب المقدور پنجم شش سر بدست می گرفتند و می بردند و چون خاطر همایون از شکار بهرداخت بار بوی اعلی مراجعت نمود بعد از چند روز بر حسب اشارت علیه جشنی خسروانه بآیینی که چشم زمانه

دران خیره ماند مرتب گشت و دران جشن ایلچیان روم را نوازش فرموده خلعتهای فاخر پوشانید و بانعامات پادشاهانه و کلاه و کمر سرافراز گردانید و فرمود که ما را این زمستان همین جای توقف خواهد بود و اول بهار بتایید پروردگار نهضت نموده تا حد روم می آییم و انتظار وصول فرستاده از پیش والی شام می کشیم اگر جوابی برونهج صواب رسید فهو المراد والا •

• نظم •

• به بینیم تا خود بهنگام جنگ •

• که گردن چو موم و که گردن چو سنگ •

و بایزید چمپائی ایلچیکده را با جمعی برسم رسالت با مکتوبی همراه ایشان کرده روانه ساخت مضمون کتابت بعد از سلام و تحیت آنکه اگر سخنان که ایلچیان رسانیدند از سر صدق و راستی است می باید که آنچه در باب قرا یوسف ترکمان گفته ایم کاربرد شود و یکی از خواص امراء بزرگ خود را بفرستد تا درین جانب عهد و میثاق را با یمان موکد گرداند و بعد از ان ابواب رسل و رسایل از جانبین مفتوح گردد و مسلمانان در میان متصور نشوند والا •

• بیت •

• اگر من سپاهی فرستم بر دم •

• ترا تیغ فولاد گردن چو موم •

والسلام علی من اتبع الهدی •

گفتار د و حفر نهر برلاس

ببحر رحمت نامتناهی الهی گرانه ندارد و آثار علم و قدرت قدیم حکیم علیم نهایت پذیر نیست و چون خلعت اعزاز طراز خلافت پادشاه بی نیاز بنده نواز نوع گرامی انسانی را کرامت شده سلسال زلال دایم الاتصال فضل و افصال که پیوسته ازان دریای بی انتها بمر اسماء حسنی و صفات علیا بو اراضی استعدادات مخلوقات جاریست و در مقم نحن قسمنا بینهم قسمت پذیرفته نصیب هر چیز بقدر معلوم میرسد نهرهای عظیم و جویهای بزرگ بو زمین قابلیت افراد انسانی می افتد و آنچه از منبع عزت و عظمت انفجار یافته بوادی قدرت و اختیار گذار می کند خلیج اعظم آن در قلمر سکنت و اقتدار سلاطین بزرگوار میریزد لاجرم ازان طایفه نامدار در هر دیار غرایب آثار و بدایع اطوار بظهور آمده بو روی روزگار یادگار می ماند و بتعاقب لیل و نهار و تمادی اعصار و ادوار فحوای * * شعر * ان آثارنا تدل علینا * فانظروا بعدنا الی الآثار بگوش هوش - اولی البصائر و الابصار - می رساند و از جمله ملوک گذشته در صحاری حوالی ارس جوئی بزرگ ازان نهر بریده بودند و بمرور ایام انصرام و انخوام پذیرفته بکلی منطس و انباشته شده بود و در هنگام شکار نظر صاحب قران

کامگار بران افتاده بواعث همت پادشاهانه مقتضی تجدید
 حفر آن جوی شد و جهت امضای آن قصد از آب ارس
 عبور نموده بحفر آن نهر فرمان داد و برحسب اشارت
 تواجیان آن را برامراء و لشکریان قسمت کردند و بقرب
 یکماه جوئی که ده فرسخ و بیشتر طول آن بود بنوعی حفر
 کرده شد که جریان کشتی در آن امکان داشت و دهنه آن جوی
 از نهر ارس موضعی است که بکوشک چنگشی معروف است
 و پابانش تا بمحلی که آن را سرجه پیل گویند و آن جوی
 بنهر برلاس موسوم گشت و بران آب بسی از قری و طواحین
 و باغات و بساتین معمور شد و با آنکه اوقات هماهنگ ساعات
 صاحب قران ستوده صفات چنانچه از مطاوی قصص و حکایات
 گذشته مستفاد میشود از طی اسفار دیورشهای سنگین
 بمعظمت مصالح گیتی ستانی و کشور کشائی بفتح و فیروزی
 و تدبیر مهمات سلطنت و جهانبانی از موافق نوازی و
 مخالف سوزی مصروف بود ازین مقوله کارها که باهر
 عمارت راجع گردد چندان آثار گوناگون در هردیار از
 القات معمار همت آنحضرت صدور یافته که حفر نهر مذکور
 نسبت با آن جوئی خود باشد قیاس با عمان و نهری مختصر
 از بحری بی پایان - وما التوفیق الا بالله علیه التکلان
 و منه المستعان *

گفتار در نهضت رایت منصور از قرا باغ اران و توجه نمودن بجانب صحاری شمر

چون آفتاب بهفتم درجه حوت رسید که از برج ذرجه دین
است و امتزاج طبیعت دو فصل مختلف لازم آن آفتاب رای
صاحب قران گیتی ستان بواسطه آنکه در دیار روم بقرص جهاد
قیام می نمایند و وایش بنسبت با بندگان درگاه نه یکجهتانه
میزیست در تصمیم عزم یورش روم و نسخ کردن آن عزیمت
متردد بود و چون روم مملکتی عریض و وسیع است و در آنجا
لشکر بسیار مستعد و آماده رزم و پیکار و عساکر نصرت شعار
از سه سال باز پیوسته در تضاعیف یورش و ایلغار مشغول
قهر مخالفان و تسخیر بلاد و دیار امراء درین ولا از توجه
بجانب روم متفکر و اندیشه ناک بودند و چون شمس الدین
المالغی بواسطه زیرکی و زبان آوری در پایه سربراعلی راه
سخن گفتن داشت نویدان و امراء بزرگ با اتفاق او را
بران داشتند که هنگام مجال بمسامع جلال رساند که امراء
براند که در باب عزیمت یورش روم تاملی بسزا می باید
فرمود که جای اندیشه است و آن سخن را باین معنی رواج
دهد که زعم منجمان آنست که لشکر چغناهی را از یورش روم
آسیدی می نماید و چون شمس الدین مذکور مصلحت اندیشی

نویسنده بعرش رسانید و به کلام احکامیان موکد گردانید حضرت صاحب قرآن جهت دفع دغدغه امراء مولانا عبد الله لسان را طلب داشته از کیفیت اوضاع و احوال فلکی استفسار فرمود و مبالغه نمود که آنچه از دلایل نجومی نماید بی مدافعه می باید گفت مولانا مشارالیه عرضه داشت که در تقویم امسال که معروض افتاده احکام قلمی شده است طالع این دولت در غایت قوت است و از آن مخالفان در نهایت ضعف و بحسب اتفاق در آن مدت ذوق و ابه ظاهر شده بود در برج حمل چنانچه در آخر روز تا وقت غروب شفق از جانب مغرب می نمود و بعد از چند روز هنگام صبح از طرف مشرق پیدا بود مولانا عبد الله از مولفات مولانا محی الدین مغربی نسخه بمجلس همایون آورده نقل بنمود که چون ذوق و ابه در برج حمل ظاهر گردد لشکری از جانب شرق بربلا دروم مستولی گردد و والی روم در دست ایشان گرفتار آید القصة در روز پنجشنبه هیزدهم رجب (سنه اربع و ثمانمائه) از یورتنی که فشاخ فرموده بود کوچ کرده هم در قراباغ به سبزه زاری فرود آمد و چند روز هم در آن حوالی توقف فرمود و چون فصل شتاء تمام آخشد و سلطان واضح برهان هفت اقلیم آسمان از برجهای زمستان عبور نموده بحمل که اول برجهای بهار است انتقال کرد آنحضرت در روز

یکشنبه هفتم شعبان سنه مذکور موافق اول نوروز جلالی و مطابق ایت نیل بسعادت و اقبال سوار شد و از قرا باغ قران در زمان حفظ و کلاوت ملک دیان متوجه شمکور گشت و امیرزاده محمد سلطان بر حسب فرمان از آب کُر گز شسته کنار بکنار آب روان شد و رای جهان آرای مولانا عبداللّه^(۱) صدر را از برای مفرد اصفهان و ضبط اموال آنجا ارسال فرمود و مولانا قطب الدین قومی را که هم از صدور بود جهت نسق معاملات دیوانی بشیراز فرستاد و روایت نصرت شعار از بودع و گنجه گذشته صحاری شمکور مضرب خيام نزول همایون گشت و بعد از چند روز که جهت علف خوار توقف افتاد روایت افتاب اشراق روی توجه بصوب الہ ثاق آورد و چون بسرحد گرجستان کنار آب تبدر معسکر ظفر قرین شد از دریای دولت روز افزون گوهری گران مایه زیبای افسر سلطنت و پادشاهی گشت و در روز آدینه بیست و چهارم رمضان سنه (اربع و ثمانمائه) هجری که هزدهم اردی بهشت جلالی سنه (اربع و عشرین و ثلث مائه) بود موافق ایت نیل امیرزاده شاهرخ را پسری آمد بطالع سرطان و چون این بشارت بمسامع علیه رسید مواد بهجت و سرور تضاعف پذیرفته بمراحم شکر و سپاس قیام افتاد و او را محمد جوکی نام نهاد

(۱) درجه نهمه بجای - مبه اللّه (مبهدا لله) دیده شده .